



در آملوگ و نایقه  
 ۶۲۷۱  
 ۲۳۲۵۳۸۸۵۱  
 ❖  
**در تماشاخانه شیطان**  
 مجموعه هشت داستان طنز  
 ❖


  
 از نویسندگان بزرگ جهان

www.jangub.com  
 info@jangub.com  
 گردآورنده: سعید دهقان منشادی

ویراستار: همایون جوانمردی

۷۷۸ - ۶۲۷ - ۵۰۲ - ۷۵۰  
 ISBN: 978-964-252-24-2  
 ۱۳۹۶

## فهرست مطالب

- ۷ در تماشاخانه شیطان (بالزاک)  
ترجمه: م.م. عاکف تبریزی
- ۵۳ پیروزی شیطان (ریونوسوکه)  
ترجمه: ا.ش
- ۶۹ استادی شیطان (ماکسیم گورگی)  
ترجمه: کاظم انصاری
- ۹۵ شیطان پیر و سه نفر شیاطین کوچک (لئون تولستوی)  
ترجمه: باقر موسوی
- ۱۳۹ شیطان در نوشته (ناتائیل هاتورا)  
ترجمه: ع. عماد زاده
- ۱۵۳ شیطان صحرا (هرمان هسه)  
ترجمه: عبدالحسین شریفیان
- ۱۶۵ نیرنگ شیطان (لئو تولستوی)  
ترجمه: موسوی
- ۱۷۳ شرارت شیطان (نجیب محفوظ)  
ترجمه: جواهر الکلام

این مهمانی از هر لحاظ بسیار پرشکوه بود. در سالن پذیرایی آن، هزار و هشتصد چلچراغ آویزان بود که در هر کدام از آنها، هزار و دویست لامپ پرتوافشانی می‌کردند و از خود تابشی سرخرنگ و خوشایند، همراه با بوی خوش از خود ساطع می‌ساختند. و برای سی و دوهزار نفر از مدعوین و مهمانان از بزرگان و اشراف، خوانی پر نعمت گسترده بودند، میز غذا به شکل مار چنبرزده‌یی می‌نمود که به هر سوی و گوشه‌یی پر پیچ و تاب زوایای سالن بزرگ را فرا گرفته بود.

صدها بشقاب سیمین و هزاران ظرف زرین بر روی میز گسترده چیده شده بود که همانند دانه‌های گوهر شاهوار می‌درخشیدند. و دیدگان بینندگان را به خود مبهوت ساخته بودند. دو خم بزرگ از نوع یاقوت که پر از باده ناب بود بر سر میز نهاده شده بود، این دو خم مانند دو چشم مارهای حقیقی می‌درخشیدند. همچنین در آنجا یک سایه بان بس شکوهمند نظر مدعوین را به سوی خود جلب می‌کرد. برگزارکننده‌ی این مهمانی پرشکوه و صاحب و میزبان این جشن بزرگ شیطان رهبر بدکاران بود. این فرشته‌ی خاطی و طاغی برای تسکین آلام و رنج‌ها و ناراحتی‌های ناشی از شکست خود در برابر حضرت احدیت - در این گوشه خلوت به تقلید از دستگاه کبریایی خداوند برای خویشتن آسمانی همانند فلک گردان پدیدار ساخته

بود.

یک الماس بسیار درخشان و زیبا که بزرگی آن تقریباً هشتصد میلیون بار بزرگتر از کوه نور بود در این آسمان، به جای خورشید رخشنده نصب کرده بود. و نیز دو قطعه بزرگ از لعل بدخشان به جای ستاره‌ی مشتری و زهره در این آسمان کوچک خودنمایی می‌کردند. قطعات بزرگ و کوچک الماس و جواهرات گوناگون به جای ستارگان در این فضا پرتوافشانی می‌کردند. یک دانه مروارید بزرگ اما کم‌ارزش که به شکل نعل اسب ساخته شده بود نقش ماه این آسمان را برعهده داشت.

این گنبد پرشکوه با یک ریسمان نامریی از آسمان آویزان شده بود که درست بالای سر پادشاه بدکاران یعنی جناب شیطان در فضا معلق بود. مشیت خداوند بزرگ نیز چنین ایجاب نموده بود که چنین باشد. آری، خداوند چنین خواسته بود و از کبر و نخوت این فرشته‌ی رانده شده درگاه خود خشمگین شده و فرمان داده بود که گنبد زیبا بر سر شیطان هم به منزله‌ی تاجی باشد و هم وسیله‌ی جهت مرگ و نابودی او. چنانچه آن رشته نامریی پاره می‌شد، این گوی عظیم جواهرنشان بر سر پادشاه بدکاران فرو می‌افتاد و سر او را خرد و خمیر می‌کرد. اما شیطان این مطرود و ملعون اصلاح‌ناپذیر، خواست خداوندی را نادیده انگاشته و به آن می‌خندید و باریش‌خند می‌گفت، خالق در این هوس خود ابتکاری به خرج نداده بلکه از ونوس الهه عشق که بر سر آدونیس پهلوان باستانی یونان تاجی از گل نهاد، الهام گرفته و تقلید کرده است.

با این وجود، کسی به انتقادهای شیطان گوش نمی‌کرد و خداوند هم برای تنبیه شیطان وسیله جدیدی پدید نیاورد و بیچاره شیطان

هم، همانند مشتری‌های تماشاخانه‌های پاریس - که مدام آثار گذشتگان را به نمایش می‌گذارند و دست از راسین و کورنی برنمی‌دارند - از تماشای چیزهای نو و تازه بازماند. اینجاست که باید گفت: همه از خالق و مخلوق و شیطان گرفته تا بینوایان شهر پاریس در این جهان کهنه از دیدن و تماشای چیزهای نو و تازه محروم و مغبون‌اند.

شیطان در بالای مجلس روی تختی آتشین نشسته و از گسستن ریسمان نامریی و افتادن گنبد عظیم جواهرنشان هیچ هراس و دلهره‌یی به خود راه نمی‌داد و چشمان سرخ و شرارت‌بار خود را در زیر پلک‌هایش مخفی ساخته بود و این سرود عامیانه را زیر لب‌های خود با زردی چهره زمزمه می‌کرد:

«توتون اعلا در کیسه دارم.»

اما، کاملاً آشکار بود که دارای حواس‌پرتی است و پریشان‌خاطر است. مهمانان شام را در یک محفل پرنشاط و مسرورانه صرف کردند. حضرت آدم به عنوان رئیس سنی مهمانان دومین شخصیت حاضر در محل افتخار تکیه زده بود، او با چشمان خود همه را می‌نگریست. فردریک کبیر با آکبیادیس سردار نامی یونان باستان سخت سرگرم صحبت بود و با او شرح معاشقات و مغازله‌های فانی و زودگذر خود را بیان می‌کرد. ملکه کلتوپاترا دلپذیر و نازکدل، گونه‌های گندمگون خود را گاه خندان و گاه لرزان و خشمناک نمایان می‌نمود و با وجود آنکه آن همه از زیبایی و دلربایی کلتوپاترا تعریف‌ها و تحسین‌ها کرده و او را ستوده‌اند. باید گفت که وی زنی بود لاغر و کوتاه‌قامت و درخورد آن همه تعریف و تمجید نمی‌بود.

فردریک کبیر ناز و کرشمه می‌فروخت. ولتر و کنفوسیوس آن